



رهبری دموکراتیک و رهبری ریائی

عباس ایزدپناه

عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه قم

رهبری دموکراتیک و رهبری ریائی

چکیده مقاله

مقاله در سه محور به طرح و بررسی تئوری‌های رهبری می‌پردازد: جایگاه بحث در علوم اسلامی، تأملی در نوع‌شناسی رهبری و نگاهی به نگارشی اسامی خمینی (ره).

بررسی تئوری‌های رهبری از مسائل بنیادین کلام جدید یا دانش مسائل جدید کلامی است. در این بحث، نخست تئوری‌های بنیان‌کن مطرح می‌شود چون: تلقی سکولاریستی از اسلام، تلقی وارونه از مسأله انتظار، تفکیک میان خلافت و امامت، تئوری محدود انگاری، اختیارات رهبر دینی و تئوری قرانت دموکراتیک صرفاً.

پس از آن، نظریه دموکراتیک، دموکراتیک غربی، رهبری کناریزه رهبری استبدادی و رهبری یا عبودیت ریائی مطرح می‌شود و خاطر نشان می‌گردد که جز رهبری ریائی قابل حمایت و مورد قبول نیست و این نوع از رهبری که بر بنیاد قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام استوار است، در قلمرو گزینش، اختیارات و وظائف، هویت مستقل و منطق دینی خاص دارد که به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پیش‌گفتار:

نظام حکومتی دموکراتیک در میان نظام‌های بشری به عنوان مطلوبترین نوع حکومت

شناخته شده است. چنانکه می‌توان نظام حکومتی ربانی را بهترین نوع در میان حکومت‌های شناخته شده دینی دانست.

گرایش بهترین نوع حکومت و رهبری و ارائه کاملترین تعریف از آنها به نوع نگرش ما به انسان، جامعه انسانی و نظام هستی باز می‌گردد؛ یعنی، اگر انسان را موجودی بدانیم که سعادت او صرفاً در گرو تأمین ذائقه‌های زیست مادی و تأمین رفاه دنیوی است و در قلمرو اجتماعی نیز تنها به مردم داری بیان‌دیشیم، و یا اینکه «جامعه‌سازی» و رشد و تحول آن از هویت مادی به هویت ربانی راه، وجهه همت خویش قرار دهیم، هویت رهبری و مفهوم آن یکسان نخواهد بود. به عبارت دیگر؛ در پرتو نوع نگرش ما به هدف غایی انسان و جامعه، هدف‌های میانی یا خط‌مشی و روش زندگی ما دگرگون می‌شود. هویت نظام حکومتی و چگونگی رهبری آن نیز از این قاعده کلی جامعه شناختی جدا نخواهد بود.

به موجب جایگاه متعالی رهبری دینی در پیدایش و تداوم انقلاب اسلامی ایران در باره چگونگی نظام سیاسی اسلام به ویژه حقیقت رهبری آن، بررسی‌های قابل توجه و گسترده‌ای به عمل آمده است ولی به لحاظ عمق و گستره وسیع موضوع، هنوز بسیاری از ابعاد و حتی شمای کلی آن ناشناخته مانده و اهل تحقیق و تأمل را به تلاش‌های پی‌گیر فکری و پژوهشی فرا می‌خواند. این مقاله در پی این است که با حفظ اصول و مبانی شناخته شده در فرهنگ متعالی کلامی، عرفانی و انقلاب شناسی و فرزندگان مکتب توحید، به هویت این اصل اساسی نگاهی دوباره افکنده و در جهت شرح و تبیین آن گامی بردارد.

این بررسی فشرده در سه مرحله کلان به انجام خواهد رسید: جایگاه این گفتمان و تئوری‌های بنیان‌کن، تأملی در نوع شناسی رهبری و نگاهی به نگرش امام خمینی (ره).

۱- جایگاه این گفتمان و تئوری‌های بنیان‌کن

پیش از ورود به بحث رهبری، طرح دو نکته بنیادین حایز اهمیت است: یکی هویت‌شناسی یا جایگاه بحث رهبری دینی در میان علوم، و دیگر، آشنایی با تئوری‌هایی که پذیرفتن آنها به طور بنیادین گفتمان رهبری دینی را عقیم می‌سازد.

۱-۱- جایگاه این گفتمان

پرسش اساسی این است که این مبحث در کدامیک از علوم دینی یا بشری جای می‌گیرد؟

یعنی، رهبری دینی که از صفات و ویژگی‌های آن بحث می‌شود، مصداق مسائل کدامیک از علوم یاد شده است؟

ممکن است آن را از مسائل دانش کلام اسلامی بدانیم. زیرا که این گفتمان از توابع آشکار منصب امامت و رهبری جامعه مسلمان بعد از رحلت پیامبر ﷺ است. چنانکه ممکن است این بحث از مسائل بارز علم عرفان باشد؛ چون، ولایت ظاهری و باطنی از محورهای روشن عرفان نظری است که در آن از نبوت و ولایت ظاهری انسان کامل بحث می‌شود و این همان مبحث امامت و ولایت سیاسی است که در سطح عمیق‌تری در عرفان مورد بحث قرار می‌گیرد.

گروهی دیگر، آن را از مسائل علم سیاست و جامعه‌شناسی یا علم مدیریت می‌دانند؛ زیرا که گفتمان رهبری دینی یکی از گفتمانهای حقوق اساسی است که در باره ارکان و وظایف نهادهای اصلی حکومتی به بحث می‌پردازد. همانگونه که در مدیریت سازمانهای سیاسی و نهاد جامعه (ابتدایی یا پیشرفته) سخن از رهبری بشری یا دینی به میان می‌آید.

در این تردیدی نیست که یک مسأله یا موضوع می‌تواند از جنبه‌های گوناگون مصداق مسائل علوم گوناگون باشد، چنانکه «ماده» محور بحث و بررسی تمامی رشته‌های علوم تجربی است، بی‌آنکه در تمایز آن علوم خللی ایجاد شود. چون هر دانشی جنبه و چهره خاصی از جسم را مورد تحقیق و پژوهش قرار می‌دهد، ولی از این نکته نباید غافل ماند که گفتمان رهبری دینی در عین اینکه جنبه‌های گوناگون دارد، جوهره هویثش ریشه در عرفان و کلام دارد؛ یعنی، رهبری دینی همان تجلی فعلی اسم «الله» به صورت جمال و جلال در جامعه بشری است که در رأس هرم آن پیامبران الهی به ویژه پیامبر اکرم ﷺ قرار دارند و پس از پیامبر اسلام ﷺ نوبت اوصیای آن حضرت می‌رسد و در عصر غیبت انسان کامل یا ولی الله اعظم، انسانهایی که از نظر کمال و ویژگی‌ها بیشترین سنخیت و تناسب با پیامبر اسلام و اوصیای آن حضرت را دارا باشند، متصدی این مقام خواهند شد.

بنابراین، رهبری دینی نیز مانند پدیده‌های اجتماعی دیگر دارای ظاهر و باطنی است. باطن آن همان تجلی فعلی اسماء حضرت حق است و ظاهر آن در عین مظهریت اسم ظاهر حضرت حق، مظهر فعلی اسماء جلالی و جمالی به طور جامع است. البته این تلقی از عرفان با تلقی حلقه‌های صوفیه از عرفان که رهبری عرفانی را به سیر و سلوک فردی منحصر

می‌کنند تفاوت دارد. عرفانی که خاستگاهش قرآن و سنت پیامبر ﷺ و عترت آن حضرت است، ولایت سیاسی، یعنی سیر و سلوک جمعی و رهبری اجتماعی را نه تنها جزء عرفان، که آن را سنگ بنای عرفان متعالی می‌داند. (۱)

۱-۲- تئوری‌های بنیان‌کن

مسأله رهبری مانند دیگر مسائل سیاسی، اخلاقی، حقوقی و ... بر مبانی یا پیش‌باورها یا اصول موضوعه و متعارفه خاصی متکی است؛ به گونه‌ای که اگر بر آن اصول زیر ساختی آسیبی وارد شود تمامی ارکان روساختی آن فرو خواهد ریخت. از جمله این اصول، نوع نگرشها و تلقی‌هایی است که از رهبری دینی یا از برخی مسائل مرتبط با آن مشاهده می‌شود.

تلقی اول، تلقی سکولاریستی از اسلام است. اگر کسی مانند آیین مسیحیت مطرح در فرهنگ معاصر غرب، بر این باور باشد که رسالت اسلام پرداختن به امور اخروی و معنویت فردی است و امور سیاسی و اجتماعی را به عقل و دانش بشر سپرده شده است، بنابراین، تلقی مذهب و سیاست دو قلمرو جدا از یکدیگر خواهند بود و هیچ‌گاه نباید یکی در قلمرو دیگری تجاوز کند. نکته قابل ذکر این که سکولاریسم نیز چهره‌های گوناگون و قرائتهای متعددی دارد که همه آنها مورد نظر است همچون سکولاریسم عرفانی (حتی ولایی!)، سکولاریسم فلسفی، جامعه‌شناختی و ...

تلقی دوم، تلقی ویژه از مسأله انتظار در ایدئولوژی تشیع است که به نفی مسئولیت اجتماعی و رسالت سیاسی می‌انجامد. در این قرائت، مسلمان راستین کسی است که نه تنها به قلمرو تأسیس دولت اسلامی نزدیک نمی‌شود، از قیام و نهضت علیه بیدادگران و طاغوتها پرهیز کرده و مبارزان و مجاهدان عصر غیبت را به سکوت و سازش و بسی تفاوتی فرا می‌خواند. (۲)

تلقی سوم، تلقی برخی از اهل سنت بر اساس تفکیک میان مقام خلافت و امامت است. می‌گویند: منصب امامت، منصب رهبری و هدایت معنوی و عرفانی است اما منصب خلافت منصب مدیریت سیاسی و اجتماعی. پس می‌توان با این نظریه میان شیعه و سنی وحدت برقرار ساخت، یعنی، شیعه که ولایت را به مفهوم امامت تفسیر می‌کند هدفش رهبری معنوی و باطنی است و اهل سنت که از خلافت انتخابی و شورایی دفاع می‌کنند مرادشان مدیریت

سیاسی و رهبری اجتماعی است.

تلقی چهارم، تلقی محدود انگاری اختیارات رهبر دینی و انحصار آن در افتاء، فضاوت و امور حسبه است.

تلقی پنجم، تلقی قرائت دموکراتیک صرف از رهبری دینی است که از آن گاهی به تئوری وکالت تعبیر می‌شود. در این تلقی، رهبر دینی کسی است که به عنوان وکیل مردم انجام وظیفه می‌کند؛ یعنی، رسالت رهبر، اجرای نظریه‌های موکلین است نه اجرای دین و خواست خدا. و این به مفهوم انکار بنیادین رهبری دینی است. چنانکه نظریه نظارت رهبر دینی نیز به همین نتیجه منتهی می‌شود. زیرا که رهبری بدون توانایی اجرایی و دخالت در امور، مفهومی ندارد. رهبری در دانش مدیریت یعنی، ایجاد دگرگونی و تغییر در افراد تحت اختیار برای رسیدن به اهداف سازمان است. (۳) و در مفهوم اسلامی عبارت از: «ایجاد تغییر و تحول در جامعه مسلمین برای رسیدن به جامعه ربانی است». این مفهوم در تلقی نظارتی از رهبری دینی به کلی بی‌معنی خواهد شد.

شرح و نقد تفصیلی این نظریه‌ها و تئوری‌های احتمالی دیگر از جنبه‌های زیرساختی و روساختی مجال بیشتری می‌طلبد هرچند با اندکی تأمل و دقت می‌توان سستی و بی‌پایه‌گی آنها را دریافت. برای مثال، سکولاریسم بر پایه تفکیک میان خدا و جهان، باطن و ظاهر و جسم و روح انسان استوار است در حالیکه این اصول از شناخته شده‌ترین اصول فلسفه الهی و عرفان دینی است. چنانکه نظریه انتظار منفی در تشیع به مفهوم نفی وظایف اجتماعی مسلم شرعی و تعطیل بخش قابل توجهی از احکام الهی است. نظریه وکالت و نظارت نیز تناقض آمیزند. چون از سویی مستلزم نفی هویت دینی از رهبری است و از طرف دیگر مدعی دینی شدن نظام حکومتی و منصب رهبری است. پس از نقد این اصول بنیادین می‌توان به انواع رهبری و چگونگی‌های رهبری پرداخت.

۲- تأملی در نوع شناسی رهبری

هدف این بحث تبیین انواع و چگونگی‌های رهبری سیاسی است. پس رهبری عرفانی در میان سلسله صوفیه که به مفهوم هدایت معنوی در قلمرو سیر و سلوک و تربیت فردی است و یا نوع رهبری در مدیریت سازمانهای اقتصادی و صنعتی، از قلمرو این بررسی خارج است.



رهبری سیاسی را می‌توان به انواع زیر تقسیم نمود: رهبری استبدادی، کاریزما، دموکراتیک و رهبری دینی (تئوکراتیک، تئودموکراتیک، فقهی و ربانی).

۲-۱- رهبری استبداد

نوعی رهبری است که در اداره امور فقط خواستها و اراده شخص خود را در نظر می‌گیرد و به رأی و نظر مردم بی‌توجه است. متسکیو می‌نویسد: «حکومت استبدادی حکومتی است که یک نفر به تنهایی حکومت کند. او بدون قانون و بدون قاعده هرچیزی را مطابق اراده و هوی و هوس خود انجام دهد.» (۴) در دانش مدیریت نیز رهبر مستبد با این ویژگی‌ها معرفی شده است: بدون مشورت با زیردستان تصمیم می‌گیرد، زیردستان را به طور دقیق زیر نظر دارد، جزئیات انجام کار را به زیردستان دیکته می‌کند، به زیردستان اختیارات و حق اخذ تصمیم نمی‌دهد، اختلاف نظر را گناه می‌شمارد و از زیردستان انتظار اطاعت محض دارد، خود را از زیردستان برتر می‌داند و انتظار پذیرش آن برتری را دارد، خط مشی و طراحی کلی سازمان را بدون مشورت تعیین می‌کند و موافق کار جمعی نیست و طرفدار مجازات شدید اهل خطاست. (۵)

این رهبری ممکن است از طریق گروه اشراف یا حزب سیاسی خاص اعمال شود که نوع نخست در نظامهای آریستوکراتیک باستان و نوع دوم در نظامهای مارکسیستی یا مارکسیست لنینیستی مصداق بارز دارد.

۲-۲- رهبری کاریزما یا رهبری فرهمند و قدسی

نوعی رهبری است که دارای جاذبه‌های شخصیتی است و به موجب آن می‌تواند در دلها نشود کند و آرمانها و اهداف خویش را پیاده کند بی‌آنکه به اهرمهای قانونی و انتخابات نیازی باشد.

بدیهی است که این نوع رهبری می‌تواند هویت دینی و غیردینی داشته باشد. رهبری پیامبر اسلام ﷺ در حجاز و رهبری امام خمینی (ره) در هدایت انقلاب اسلامی ایران از مصداقهای بارز رهبری کاریزماتیک با هویت دینی است. رهبری آدلف هیتلر از مصداقهای بارز غیر دینی است، ماکس وبر جامعه شناس این نوع از رهبری را در برابر رهبری سستی و دموکراتیک قانونی مطرح می‌کند.

رهبری دموکراتیک که به عنوان مطلوبترین نوع رهبری در علم مدیریت، علم سیاست و حقوق اساسی شناخته می‌شود، ممکن است در دو مفهوم اساسی استعمال شود: مفهوم اول: رهبری دموکراتیک به معنی منتخب مردم و یا رهبری که اقتدار خویش را از اکثریت جامعه به دست آورده است، در برابر رهبری استبدادی که مردم در تحصیل اقتدار وی نقشی ندارند.

مفهوم دوم: رهبری که نوع رهبری و رفتار وی با مردم، دموکراتیک است. هرچند مردم در تحصیل اقتدار و تصدی منصب رهبری وی نقشی نداشته باشند. رهبری استبدادی نیز ممکن است صرفاً روی کار آمدنش غیر مردمی باشد اما شیوه مدیریت او دموکراتیک باشد و یا گزینش وی دموکراتیک باشد ولی شیوه رهبری و نوع مدیریتش به گونه خود محورانه و مستبدانه انجام پذیرد. در این بررسی، هر دو مفهوم مورد نظر است؛ یعنی، رهبر مستبد کسی است که در تصدی رهبری وی مردم نقشی نداشته باشند و در شیوه رهبری و رفتار او نیز رأی و خواست مردم و زیردستان هیچ نقشی ایفا نکند.

نظام دموکراتیک به عنوان یکی از شکلهای حکومتی و یا به عنوان مکتب وایدنولوژی بر سه اصل اساسی مبتنی است: نقش اکثریت جامعه در تدوین قانون، گزینش حاکمان و قانونگذاران توسط مردم و لیبرالیسم یا آزادی در انتخاب سرنوشت.

رهبری که مطابق با اصول و ضوابط این نظام منصب رهبری را تصدی کند رهبر دموکراتیک است؛ یعنی، اقتدار و مشروعیت خویش را از اکثریت مردم به دست آورده است. (۶)

در رهبری دموکراتیک به مفهوم شیوه مدیریتی و رفتاری خاص با زیردستان، مورد توجه قرار می‌گیرد:

- ۱- پیش از اتخاذ تصمیم با زیردستان مشورت می‌نماید.
- ۲- نظارت بر زیردستان را در موقع اجرای دستور به حداقل می‌رساند.
- ۳- در صورت مهارت زیردستان، جزئیات کار را به آنان القانمی‌کند.
- ۴- اختلاف آراء و تکرر نظریات را مفید می‌شمارد و به پیشنهادها ترتیب اثر می‌دهد.
- ۵- به زیردستان تا حد امکان اجازه تصمیم و استقلال می‌دهد.

۶- به تفویض اختیار و عدم تمرکز در کار معتقد است.

۷- طرفدار کار گروهی است.

۸- در عین آگاهی بر تمایز میان رتبه خود و زیردستان هرگز به آن تأکید نمی‌ورزد. (۷)
بدین ترتیب، رهبری دموکراتیک به معنی رهبری است که شیوه تصدی منصب و رفتار و کردار مدیریتی او دموکراتیک است. برخلاف رهبری استبدادی در عرف علم سیاست و مدیریت که در شیوه تصدی منصب و نوع رفتار، خود سر و مستبد است.

۲-۴- رهبری دینی

دیدگاه دیگر رهبری دینی است؛ یعنی رهبری که شیوه تصدی و سبک مدیریتی آن هویت آسمانی و الهی به خود گرفته است. این نوع رهبری در مقایسه با انواع دیگر رهبری از تنوع بیشتری برخوردار است؛ یعنی در قلمرو آن، تلقی‌های گوناگونی وجود دارد که شاید بتوان مهمترین آن انواع را در پنج چهره مطرح ساخت: رهبری تئوکراتیک، دموکراتیک، تئودموکراتیک، فقهی و ربانی.

۱- رهبری تئوکراتیک: تئوکراسی به معنی حکومت خداست. مهمترین ویژگی این نوع از نظام حکومتی این است که قانون از ناحیه خداست و رهبران الهی به عنوان نمایندگان خدا و مفسران و مجریان وحی انجام وظیفه می‌کنند و وظیفه مردم فقط اطاعت و پیروی از او جهت نیل به سعادت است.

بنابراین، اینگونه از رهبری، نوعی از زعامت دینی است که در آن زمامداران به عنوان جانشینان خدا و سایه او در زمین و مجریان فرامین الهی انجام وظیفه می‌کنند و مردم در به دست آوردن منصب رهبری و مدیریت سیاسی وی هیچ نقشی ندارند. بارزترین مصداق نظام تئوکراتیک حاکمیت سیاسی کلیسا در قرون وسطی است. و کشیشانی چون آگوستین و سن پول از نظریه پردازان آن بودند.

رهبری در این نوع از تلقی، درست نظیر رهبری معنوی در سیر و سلوک فردی حلقه‌های متصوفه در دنیای اسلام است که در آن اطاعت محض از اوامر مرشد و پیر توصیه می‌شود. در دنیای اسلام (تشیع و تسنن) تلقی تئوکراتیک از رهبری سیاسی مصداق‌هایی دارد، چون: نظریه انتصابی بودن ولی فقیه از جانب معصومین علیهم‌السلام و با نظریه لزوم اطاعت از زمامداران (هرچند با تصدی کودتایی) به عنوان اولوالامر در نگرش گروهی از اهل سنت.

۲- رهبری دموکراتیک: تلقی دیگر از رهبری دینی، تلقی دموکراتیک است؛ یعنی، رهبری در نظام اسلامی به لحاظ تصدی منصب رهبری و به لحاظ مدیریت همان است که در اصول و چگونگی نظام دموکراتیک مطرح شد. این نظریه نیز در میان علما و محققان مصداقهای بارزی دارد. یکی از مصداقهای آن نظریه کسانی است که ولایت فقیه را در واقع وکالت فقیه تلقی می‌کنند و بر این باورند که رهبری دینی در عصر غیبت مانند رهبری معصومین علیهم‌السلام نیست که مشروعیت خود را از انتصاب الهی یا نبوی اتخاذ کند بلکه مشروعیت ولایت فقیه به گزینش مردم باز می‌گردد که او را به عنوان وکیل خود در اجرای قوانین الهی انتخاب کرده‌اند.

نظریه لزوم رهبری شورایی و اجماعی متکلمان اهل سنت برای جانشینی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز به همین نگرش باز می‌گردد؛ زیرا که این نظریه بر اصل نقش مردم و اقتدار حاصل از بیعت تأکید دارد. چنانکه عده‌ای از احزاب و سازمانهای سیاسی دیندار غرب زده در ایران نیمه دوم قرن اخیر بر همین تلقی از رهبری دینی پای می‌نشانند.

۳- رهبری تئودموکراتیک: تلقی دیگر از رهبری دینی تلقی تئودموکراتیک (الهی - مردمی) است. این نظریه پس از پیروزی انقلاب اسلامی رواج یافت. طبق این نظریه، رهبری اسلامی از جهت تعیین صفات و ویژگی‌ها، الهی است؛ یعنی، خدا و معصومین علیهم‌السلام هستند که رهبر واجد شرایط را توصیف و به مردم معرفی می‌کنند. آنگاه مردم با رأی و اطاعت و حمایت خویش به رهبری واجد شرایط، فعلیت می‌بخشند و او را از شأنیت به عیثت می‌آورند. (۸) در تأیید و تقویت همین نظریه است که در آثار برخی از محققین می‌خوانیم: «با تفصیل ذکر شده برای حکومت اسلامی و نظم ولایت فقیه باید در علوم سیاسی جایگاه خاصی باز کرد و چنانچه بخواهیم در راستای تقسیم‌بندی‌های کلاسیک و در کنار حکومت‌های تئوکراتیک و دموکراتیک اصطلاح لاتین مناسبی برای نظام جمهوری اسلامی که مولود تئوری ولایت فقیه است بیابیم با استفاده از نظرات حضرت امام که حکومت ولی فقیه را، حکومت قوانین الهی بر مردم می‌دانند آن را باید نوعی حکومت «تئودموکراتیک» خواند و این مولود مبارکی است که تأسیس و بقای خود را مدیون انکار بلند رهبر کبیر انقلاب و مجاهدتهای ایشان و ملت فداکار و ایثارگر ایران است.» (۹)

۴- رهبری فقهی: رهبری فقهی نوعی از انواع رهبری است که در آن صفات و

ویژگی‌های رهبر، شیوهٔ احراز منصب رهبری، قلمرو اختیارات و وظایف او، وحدت یا کثرت وی و... براساس علم فقه سنتی و اصول اجتهاد متداول در حوزه‌های علمیه بررسی و ارزیابی می‌گردد. هویت و چگونگی رهبری در این فضا هرچند ممکن است در نگرش دو فقیه تفاوت‌هایی داشته باشد اما آن تفاوتها نیز در چارچوب اصول و روش اجتهادی واحد است زیرا که در روش استنباط فقهی اختلاف عمیقی وجود ندارد.

در اسلوب فقهی، هدف مجتهد تکلیف شناسی مکلفین است. او می‌خواهد از طریق ظواهر و مقتضای ادلهٔ اربعه برای مکلفین اثبات کند که آیا آنگونه که بر مسلمان در احکام شرعی تقلید از مرجع اعلم واجب است در امور حکومتی نیز پیروی از ولی فقیه واجب است؟ آن رهبر واجب الاطاعه چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ آیا بر مراجع تقلید دیگر نیز اطاعت از ولی فقیه واجب است؟ قلمروهای اختیارات رهبری براساس ادلهٔ اربعه چیست؟

پس وادی فقه وادی بایدها و نبایدهاست. چنانکه دنیای فلسفه دنیای هستها و نیستها از منظر عقل حسابگر و براهین خشک فلسفی است. بنابراین، فضای فقه فضای خاصی است و دنیای آن دنیای محدود و ویژه؛ در نتیجه، رهبر سیاسی آن نیز رهبر ویژه خواهد بود که با رهبری دنیای عرفان و کلام تفاوت دارد.

تئوری‌های سه گانه غیردینی و نظریه‌های چهارگانه غیررئانی هیچ کدام به لحاظ عقلانی و اسلام ناب، قابل دفاع همه جانبه نیستند و از ارائهٔ یک نظریه متقن و مطلوب عاجزند. پس باید در صدد کشف سیمای رهبر قرآنی و نبوی باشیم؛ آنگاه با میزان و معیار آن، تئوری‌های دیگر رهبری را نقد و ارزیابی کنیم.

رهبری ربانی

برای دستیابی به هویت رهبری ربانی باید در سه محور کلان به بررسی پرداخت: خاستگاه و منشأ مشروعیت، ویژگی‌های رهبر و قلمرو اختیارات. ولی پیش از بحث، تأمل در دو مقدمهٔ اساسی ضروری است:

۱ - خداشناسی اساس و پایهٔ پیامبر شناسی و پیامبر شناسی پایهٔ امام و وصی شناسی و وصی شناسی پایهٔ شناخت رهبران غیر معصوم است. براساس همین اصل، علی علیه السلام خدا

شناسی را اساس دین و سرچشمه آن معرفی می‌کند: «اول الدین معرفته» (۱۰)؛ پایه و سرآغاز دین، شناخت خداست. و در سخنی دیگر، پیامبران الهی را باغبان باغ فطرت و کاوشگران گنجینه‌های عقول بشری و پیامبراسلام ﷺ را پیامبر خاتم و هدایتگر و نجات‌بخش عالم معرفی می‌کند و در خطبه‌ای دیگر، ائمه معصومین علیهم السلام و اهل بیت آن حضرت را اساس دین، ستونهای یقین، استوار دارندگان قامت دین و ... معرفی می‌کند. (۱۱) و در مقام تبیین ویژگی‌های اولیای خدا آنان را به عنوان اساس شناخت قرآن و پایه‌های اجرایی فرامین آن در جامعه معرفی می‌کند: «بهم علم الكتاب و به علموا و بهم قام الكتاب و به قاموا» (۱۲)

در پرتو این تبیین می‌توان به ژرفای شگفت‌انگیز دعای مشهور مأثور پی برد که در آن شناخت خدا با شناخت پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام و دین، زنجیر وار به یکدیگر گره می‌خورند: «اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ظلمت عن دینی»؛ خدایا خودت را بر من بشناسان زیرا که اگر نشناساندی پیامبرت را نشناخته‌ام؛ خدایا پیامبرت را بر من بشناسان، زیرا که اگر نشناساندی حجت را نشناخته‌ام؛ خدایا حجت خود را بر من بشناسان، زیرا اگر نشناساندی از دینم گمراه گشته‌ام.

فلسفه و راز این پیوند در این است که خداوند در کاملترین انسان - که پیامبر ﷺ است با اسم الله که در برگیرنده تمامی اسماء جمال و جلال است، تجلی کرده است. پس آن حضرت مظهر فعلی اسماء الهی است و این مظهریت تنها در سیر و سلوک فردی نیست بلکه ظهور و تجلی کامل آن در عرصه اجتماع نیز هست. زیرا که اسمائی چون، مدبر، سمیع و بصیر بودن، در هم کوبنده ستمگران و عزت بخش اهل ایمان بودن و ... جز در قلمرو زندگی اجتماعی به ظهور و فعلیت نمی‌رسند. این صفات به اهل بیت علیهم السلام ایشان منتقل شد و در عصر غیبت ولی الله «عج»، عالمان ریائی می‌توانند در حد استعداد خود مظهر این اسماء باشند.

علی علیهم السلام در سخنی سرچشمه صفات و ویژگی‌های اولیای الهی را باطن نگری، عاقبت اندیشی، نداشتن روحیه دنیا طلبی و فزون خواهی، ترک جهان گذران، فزون طلبی را عین زیان طلبی تلقی کردن، دست یابی آنان را هم از کف دادن دانستن، دشمنی با دوستان انسانهای دنیا طلب و دوستی با دشمنان آنان و ... می‌داند و به دو ویژگی حاصل از آن صفات

که «اساس معرفت قرآن بودن» و «پایه اجرای قرآن در عینیت جامعه بودن» است اشاره می‌فرماید. (۱۳) ولی مهمترین ویژگی‌های تفصیلی اولیای الهی در آیات و روایات را شاید بتوان در پنج مورد مطرح ساخت: عشق به حضرت حق و مظاهر او، علم و شناخت برتر (علیم و سمیع و بصیر بودن)، قدرت و توانایی ربانی، حماسه ربانی و مقام وحدت در عین تلازم با کثرت (سیاست، دنیا و اجتماع). (۱۴) این ویژگی‌ها همه تجلیات فعلی اسماء الهی در ولی الهی است که تمامی قلمروهای زندگی فردی و اجتماعی بشر را دربر می‌گیرد.

۲- برای شناخت هویت رهبری ربانی پس از تبیین هویت نگرش اسلام به خدا و پیامبر ﷺ و اولیای خدا باید هدف نهایی و میانی پیامبر اسلام را شناخت. همانگونه که شناخت هویت رهبری دموکراتیک از نوع شناخت اهداف اجتماعی بنیانگذاران آن ناشی می‌شود. هدف اجتماعی رهبری دموکراتیک دستیابی به جامعه‌ای است که در آن نظام قانونگذاری و اجرای قانون در پرتو انتخاب آزاد اکثریت آن جامعه صورت پذیرد. چنانکه هدف اجتماعی نظامهای شوکراتیک دستیابی به جامعه‌ای است که در آن قوانین کتاب آسمانی و اراده الهی حکمفرما شود.

اینک هدف اجتماعی پیامبر اسلام چه بود؟ آیا رسول اکرم ﷺ در پی دستیابی به جامعه دموکراتیک مرفه و برخوردار بود؟ آیا او می‌خواست هرچند به بهای تحمیل و اجبار، قوانین الهی و خواست خدا را در جامعه پیاده کند؟ نمی‌توان تردید داشت که هدف نهایی اجتماعی حضرت مانند دیگر پیامبران اولوالعزم، دستیابی به جامعه ربانی بود؛ یعنی، جامعه‌ای که مناسب‌ترین بستر برای شکوفایی استعدادهای فطری و تجلی اسماء الهی باشد و روز به روز روند الهی شدن، توسعه یابد و موانع فعلیت استعدادهای خلیفه خدا شدن زدوده شود. به عبارت دیگر؛ سدهای راه آسمان برداشته شود و زمین به عبادتگاه خدا مبدل گردد. این هدف نهایی، سه خط مشی یا هدف میانی را برای پیامبر ﷺ رقم زد: تزکیه و تربیت (هدایت معنوی در سیر و سلوک فردی)، تعلیم حکمت (هدایت در قلمرو آموزش و کسب معرفت) و تشکیل حکومت (هدایت و رهبری جامعه در قلمرو سیاست).

در پرتو آن هدف اجتماعی و این خط مشی‌هاست که سیر و سبک شناسی تربیتی، آموزشی و سیاسی حضرت رسول ﷺ تبیین می‌شود.

رهبری جامعه اسلامی نیز در عصر غیبت اگر در صدد اداره جامعه برای نیل به رفاه

عمومی و نیازهای مادی باشد، می‌تواند هویت دموکراتیک داشته باشد. ولی اگر هدف نهایی جامعه همان هدف جامعه‌ای باشد که پیامبر اسلام در صدد هدایت و رهبری آن بود، باید نوع و سبک رهبری آن، نبوی یا علوی باشد. در غیراینصورت نقص غرض خواهد بود که از منظر عقل و خرد باطل است.

در پرتو این دو مقدمه می‌توان به پرسشهای کلانی که در عرصه گفتمان رهبری ربانی مطرح است به روشنی پاسخ داد. هرچند برای پاسخ تفصیلی آنها مجال نیست، ولی می‌توان به اجمال در سه محور بنیادین به تبیین فشرده‌ای از موضوع پرداخت.

۱ - خاستگاه و منشأ مشروعیت

در باره منشأ مشروعیت رهبری دینی چهار نظریه مهم وجود دارد: اراده مردم (دموکراسی)، اراده خدا و خواست الهی (تئوکراسی)، مشروعیت ذاتی در عصر نبوت و وصایت و گزینش مردم در عصر غیبت و نظریه مطلوب.

نظریه نخست به لحاظ اصول و ارکان، از زمان فلسفه‌های سیاسی یونان تا زمان حاضر در معرض نقدهای اساسی بوده است. ارسطو آن را از باب شرقی‌لی می‌پذیرفت. کارل مارکس دموکراسی را دیکتاتوری بورژوازی می‌دانست؛ یعنی، نظامی که در آن سرمایه‌داران به خاطر توانمندی تبلیغاتی و خریدن آراء بر جامعه حکم می‌رانند. شاندل نیز دموکراسی را برای جوامع فاقد رشد فرهنگی مایه انحطاط و موجب حاکمیت جهل بر جامعه می‌داند. متفکران اسلامی معاصر نیز علی‌رغم پذیرفتن لزوم نقش مردم، ساختار آن را ناکافی و برای جامعه مایه تباهی تلقی کرده‌اند. استاد مطهری دموکراسی غربی را حیوانیت رها شده می‌داند می‌گوید: «اگر تمایلات انسان را ریشه و منشأ آزادی و دموکراسی بدانیم همان چیزی به وجود خواهد آمد که امروز در مهد دموکراسی‌های غربی شاهد آن هستیم. در این کشورها، مبنای وضع قوانین در نهایت امر چیست؟ خواست اکثریت. و بر همین مبناست که می‌بینیم همجنس‌بازی به حکم احترام به دموکراسی و نظر اکثریت قانونی می‌شود. استدلال تصمیم‌گیرندگان و تصویب کنندگان قانون این است که چون اکثریت ملت مادر عمل نشان داده که با همجنس‌بازی موافق است، دموکراسی ایجاب می‌کند که این امر را به صورت یک قانون لازم الاجرا درآوریم.» (۱۵)

مرحوم شریعتی نیز دموکراسی را برای جامعه فاقد رشد فرهنگی و معرفت اسلامی، مضر و موجب رکود می‌داند و جامعه پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تاریخ صدر اسلام را بهترین شاهد مدعای خویش و بهترین گواه ضرورت وصایت می‌شناسد. می‌گوید: «در همه جامعه‌ها می‌بینیم کسانی که دارای تفکرات مترقی هستند، هرگز اکثریت مردم متوجه آنها نیستند و آنها تشخیص نمی‌دهند. بنابراین، اصل حکومت دموکراسی - برخلاف این تقدس شورانگیزی که این کلمه دارد - با اصل تغییر و پیشرفت انقلابی و رهبری فکری مغایر است و اگر در یک جامعه، رهبری سیاسی بر اساس یک ایدئولوژی مشخص و بر شعار دگرگونی آراء و افکار منحنط و سستهای پوسیده استوار است، رهبر نمی‌تواند خود زاده آراء عوام و تعیین شده پسند عموم برآمده از متن توده منحنط باشد... به قول پرفسور شاندل: بزرگترین دشمن آزادی و دموکراسی، از نوع غریبش، خود دموکراسی و خود لیبرالیسم و آزادی فردی است.» (۱۶)

با این وصف چگونه می‌توان مشروعیت رهبری دینی را متکی به اراده اکثریت دانست؟ نظریه دوم: نظریه منشأ الهی مشروعیت است که آن نیز نظریه جامع و خردپذیری نمی‌تواند باشد؛ زیرا که اولاً؛ به هر صورت اراده خداوند می‌خواهد برای کمال و رشد بشر زمینی به اجرا درآید. بنابراین، چگونه ممکن است بدون لحاظ نقش مردم و اراده آنان، خواست خدا در جامعه پیاده شود؟

از سوی دیگر، قوانین الهی وقتی که به فهم و معرفت انسان وارد می‌شوند با رنگ و ویژگی‌های محدود عرف بشری درهم می‌آمیزند. در این صورت چگونه می‌توان گفت اراده و قانون خدا در جامعه حاکم شده است؛ یعنی، فهم دین‌شناسان، دین الهی را بشری می‌کند؛ آنگاه خطا و اشتباهاتی چون وقوع استبداد در چهره دینی و خروج دین از خواست واقعی خداوند، کاملاً ممکن و محتمل خواهد بود. چنانکه نظامهای شوکراتیک بسیاری بودند که سر از استبدادهای خشن و انحطاط فرهنگی و سیاسی درآوردند و به نام خدا و جانشینی او رواج یافتند.

دیدگاه سوم، مشروعیت ذاتی در عهد وصایت و مشروعیت دموکراتیک در عهد غیبت است؛ یعنی، پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم مشروعیت خود را از صلاحیت ذاتی و شخصیت خود می‌گیرد. بنابراین، تصدی منصب امامت او نه انتصابی است و نه انتخابی بلکه ذاتی است و

توصیه‌های رسول اکرم ﷺ نیز جنبه معرفی و راهنمایی داشته است. چنانکه یک قهرمان واقعی ورزش، قهرمانی خود را وام‌دار صلاحیت ذاتی خویش است و دیگران فقط در کشف و معرفی او ایفای نقش می‌کنند. اما در عصر غیبت که چنان رهبران شناخته شده‌ای نیستند و کسی چون رسول خدا نیست که آنان را معرفی کند و صلاحیت مردم نیز بیشتر شده است، باید گزینش دموکراتیک باشد. (۱۷)

این دیدگاه در مقایسه با دو نظر پیشین بسیار پخته‌تر است، ولی خالی از ابهام نیست. یکی اینکه نقش مردم در عصر ائمه علیهم‌السلام تبیین نشده است و دیگر اینکه؛ چگونگی تکلیف رهبری دینی در عصر غیبت در شرایط انحطاط و خطای اکثریت روشن نیست.

نظریه مطلوب این است که مشروعیت و اقتدار رهبری دینی، الهی و ذاتی است؛ یعنی، ویژگی‌های او در کتاب و سنت معرفی شده است و مردم موظفند چنان رهبری را شناسایی کنند و مورد اطاعت و حمایت قرار دهند.

آشکار است که اگر رهبر دینی واجد شرایط از نوع کاریزماتیک باشد، هم مشروعیت الهی حاصل شده است و هم اطاعت و حمایت مردمی. و اگر به صورت غیر کاریزما بود آن رهبر نیز خود به خود رهبر دینی و واجب‌الاطاعه است و اگر مردم او را نشناسند و یا او را شناخته اما مورد حمایت قرار ندهند، در پیشگاه خداوند محکوم و مقصر خواهند بود.

پس رهبر ربانی مشروعیت خویش را از ذات و هویت ربانی خود و قرآن و سنت می‌گیرد و فعلیت ولایت و عنیت اراده خویش را از مردم. مردم در مورد رهبر ربانی پنج وظیفه دارند: معرفت، اطاعت، حمایت، نصیحت و نظارت.

نکته قابل تأمل اینکه، در این نظریه هر چند خاستگاه رهبری و منشأ تصدی ولایت، اراده مردم نیست اما علاوه بر نقش آنان در فعلیت بخشی به رهبر، رهبران ربانی در سبک و شیوه مدیریتی خود بیشترین بها را به مردم می‌دهند. زیرا که هدف حکومت دینی، رساندن جامعه از هویت زیستی و عقلانی به هویت ربانی است و بسیار واضح است که این هدف جز با دادن اختیارات و واگذاری مسئولیت به جامعه و امت و مشاوره و تبادل نظر با آنان ممکن نخواهد بود. به عبارت دیگر؛ خداوند همانگونه که هدایت و رهبری جامعه و امت را به عالمان ربانی واگذار کرده است، مسئولیت شناخت، حمایت و نظارت او را نیز بر عهده مردم نهاده است؛ همانگونه که رفتار دموکراتیک در جهت حرکت جامعه به سمت ربانی شدن و

پیامبرگونه‌گی را از وظایف بارز رهبران ربانی می‌داند. از همین روی نظام رهبری ربانی، مردم سالازترین و دموکراتیک‌ترین نوع نظام و رهبری است.

۲- ویژگی‌های رهبر ربانی

اهل فقه، بررسی صفات و ویژگی‌های پیامبران و ائمه معصومین را بر عهده علم کلام می‌دانند و براین باورند که صفاتی چون علم غیبت، قدرت اعجاز و کرامت، عصمت و پاکی و ... باروش عقلی و نقلی که روش کلامی است اثبات می‌شوند. لیکن صفات ولی فقیه چون: اجتهاد، تدبیر، شجاعت، عدالت، عقل و ... با روش استنباط فقهی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.

اهل عرفان برای انبیاء و اولیای الهی، صفات فوق‌العاده‌ای چون: علم برتر، قدرت اعجاز و کرامت و ... قائلند و گاهی از آنان به عنوان سالکانی که به مرحله سفر چهارم که سفر در خلق با حق است، رسیده‌اند یاد می‌کنند. (۱۸)

رهبر ربانی در فرهنگ قرآن و اهل بیت پیامبرگونه‌ترین انسان است. یکی از ویژگی‌های بارز او این است که در حد مشترک میان وحدت و کثرت یا آسمان و زمین است. بنابراین، نه آن انسان آسمانی بریده از زمین است و نه زمینی بریده از آسمان. او در عین زمینی بودن آسمانی است. در نتیجه نه با ضوابط رهبری‌های زمینی و عرفی قابل درک و شناخت است و نه با ضوابط آسمانیان و عرشیان؛ بلکه ویژگی‌های او براساس جامعیت میان ماده و معنی و وحدت و کثرت است؛ زیرا که فلسفه وجودیش آسمانی کردن زمینیان و خدایی کردن ناسوتیان است که قرآن از آن به حیات طیبه تعبیر می‌کند.

مهمترین ویژگی رهبر ربانی خدایی بودن در بعد نظر و عمل است؛ یعنی اینکه، نخست باید به گوهر دین که خداشناسی، پیامبرشناسی، امام‌شناسی است، معرفت عمیق و همه‌جانبه داشته باشد و پس از آن، اصول ایدئولوژی اسلام ناب و زنده را با تمامی جوانب و بینانه‌ایش درک کند و سپس این معرفتها را در عمل و عینیت فردی یا شخصیت خویش تجسم دهد و صلاحیت عینیت دادن به آن معارف نظری در عرصه اجتماع را نیز داشته باشد که مهمترین شرط آن داشتن ملکه عشق و محبت به مردم، پایبندی به مشورت، تکررگرای و مسئولیت دادن به امت اسلامی است، که از آن به مردم سالاری ربانی تعبیر می‌کنیم.

گذشته از اینکه او مظهر مهر و قهر خدا یا مظهر مقام لای و الایی حضرت حق است که به موجب آن انسانی است انعطاف پذیر، در عین پابندی به اصول اسلام ناب، ملایم و نرمخو در عین صلابت و حماسه در برابر زورگویان، بیدادگران، تزویرگران و زرمداران و مدیر و مدبر در حالی که زاهد و همنوا با بینوایان است.

پس، رهبر ربانی، دین شناسی جامع و زمان شناسی بصیر است، هرچند روش او برای شناخت دین، اجتهاد و فقاہت مصطلح نباشد؛ چنانکه سلمان و ابوذر و مالک اشتر که در اوج قله معرفت دینی بودند، مجتهد مصطلح نبودند.

۳- قلمرو و اختیارات

قلمرو و اختیارات رهبر دینی از منظر فقه و فقهای اهل سنت و شیعه بحث گسترده‌ای است. برخی از فقها قلمرو اختیارات ولی فقیه را به امور قضاوت و حبه یا اندکی بیشتر محدود می‌کنند و اختیارات گسترده‌ای چون: ولایت بر اموال و نفوس را فقط در شأن امامان معصوم علیهم‌السلام می‌دانند. و عده‌ای دیگر، به ویژه امام خمینی (ره) به اختیارات گسترده رهبر دینی معتقدند که از آن به «ولایت مطلقه» تعبیر می‌شود. در این نظریه تنها قیدی که می‌توان به ولایت زد، رعایت مصلحت اسلام و مسلمین است؛ یعنی، ولی امر می‌تواند احکام اولیه و ثانویه را با رعایت مصلحت جامعه اسلامی با احکام ولایی و حکومتی خویش اجرا کند و یا در مواردی به طور موقت از اجرای آنها جلوگیری کند. به موجب همین قید (مصلحت)، عده‌ای فقه امام خمینی (ره) را «فقه مصلحت» دانسته‌اند و آن را در مقابل فقه جواهری تلقی می‌کنند و براساس آن چنین باور کرده‌اند که فقه مصلحت در واقع اوج عقلانی و عرفی شدن دین است و به معنی این است که دین برای امور سیاسی و دنیوی برنامه‌ای ندارد و آن امور را به عقل و عرف می‌سپارد تا مردم دنیای خود را خود اداره کنند. به عبارت دیگر، فقه مصلحت امام خمینی (ره) نوعی اعتراف ضمنی به سکولاریسم یا کنار گذاشتن دین از عرصه زندگی است. (۲۰)

ولی این تلقی خام، از ضعف دین شناسی صاحب تئوری، حکایت دارد: زیرا که قید «مصلحت» در اختیارات رهبری به مفهوم روش و اسلوبی منطقی و شرعی جهت دینی کردن نظامهای اجتماعی است، نه روشی برای دین زدایی از عرصه اجتماع. برای نمونه، رهبر

ربانی، مصلحت اسلام و مسلمانان را در شرایط خاصی، پذیرش صلح و ترک جنگ یا توقف فریضه حج واجب می‌داند. آیا این احکام ولایی و مصلحتی به مفهوم عرفی کردن دین یا عقلانی کردن دنیا و نفی دین است؟ یا اینکه عکس قضیه درست است و آن اتخاذ بهترین روش برای دینی کردن جامعه و جهان» می‌باشد. بدیهی است که احکام ولایی فلسفه وجودیشان دینی کردن جامعه است. در غیر این صورت باید گفت: مخالفان ولایت و رهبری دینی در واقع دشمنان سکولاریسم و دین زدایی هستند! آیا هیچ خردمند زیربار چنین ادعایی می‌رود؟

قلمرو اختیارات رهبر ربانی مانند صفات و ویژگی‌های او در پرتو هدف نهایی پیامبر اسلام ﷺ و خط مشی‌های او روشن می‌شود؛ یعنی ملاک اختیارات رهبر دینی همان ملاکهای عهد نبوی است. پس بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت: هرگونه دستور یا عملی که در جهت ربانی کردن نظامهای اجتماعی و گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی باشد، داخل قلمرو اختیارات رهبری است و هرگونه اقدام و دستور که به ضرر مصالح مسلمین و مانع دینی شدن جوامع بشری باشد، از نظر اسلام مردود و نامشروع است. حتی مشروعیت ذاتی رهبر را از بین می‌برد. حاصل سخن اینکه، هرگونه اختیاری که مستلزم رشد و سیر جامعه از هویت زیستی به هویت ربانی را در پی داشته باشد، در محدوده قلمرو اختیارات رهبری است، خواه مورد آن، احکام اولیه یا ثانویه و یا در جهت تعطیل و تصرف موقت در آنها باشد.

۳- نگاهی به نگرش امام خمینی (ره) در مقامات فقهی

در باره نوع رهبری امام خمینی (ره) در مقام تئوری و عینیت جامعه چند نظریه مطرح است: عده‌ای ممکن است بر این باور باشند که رهبری امام از نوع تئوکراتیک بوده است؛ یعنی، مردم در نظام حکومتی مطلوب آن بزرگ مرد مقام عمل هیچ نقشی نداشته‌اند. نظریه دیگر، نظریه رهبری کاریزماتیک است؛ یعنی، امام نوع رهبری‌اش از نوع کاریزما است، بنابراین، او به خاطر جاذبه‌های شخصیتی خود بر دلها حکومت می‌کرده است. نظریه دیگر، رهبری دموکراتیک است؛ یعنی، او رهبری‌اش از نوع دموکراتیک بلکه دموکراتیک‌ترین رهبر بعد از معصومین علیهم‌السلام است؛ زیرا او به صراحت اعلام کرد: «میزان رای ملت است» و از سوی دیگر، جمهوری اسلامی و قانون اساسی ایران را در اسرع وقت به فراندم گذاشت و

بی‌درنگ انتخابات مجلس شورای اسلامی و زیاست جمهوری و ... را به اجرا در آورد او خود بیشترین پیوند و رابطه اسطوره آمیز عاطفی را با مردم داشت.

ولی با اندک تأملی در آثار گفتاری و رفتاری آن بزرگ، آشکار می‌شود که نوع رهبری مطلوب او بسیار فراتر از انواع متداول و شناخته شده رهبری است و نام آن را جز رهبری نبوی یا علی گونه نمی‌توان نهاد که در این بررسی فشرده به گوشه‌هایی از آن اشاره گردید. و اساساً بر همین مبنا می‌توان گفتار و کردارهای به ظاهر متضاد آن بزرگ را وحدت و انسجام داد. برای مثال او در آثاری با صراحت از دموکراسی و نقش تعیین کننده مردم دفاع کرده است تا آنجا که میزان را رأی ملت می‌داند و در آثاری دیگر؛ حکومت اسلامی را حکومت قرآن و قانون الهی می‌داند نه شخص یا اشخاص. و در آثاری، قلمرو ولایت فقیه را درست به وسعت قلمرو اختیارات رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم السلام اعلام می‌کند و به طور قاطع از ولایت مطلقه دفاع می‌کند و در جای دیگر، کوچکترین لغزش و انحراف رهبر از خط دین و اسلام را بزرگترین ضایعه می‌شمارد. چنانکه در حکم قاطع دیگر؛ شرط مرجعیت فقهی و اعلمیت را از شرایط رهبری در قانون اساسی برمی‌دارد و در نهایت، ولایت دینی را ضامن بقای انقلاب و رکن رکین آن می‌شمارد.

نکته جالب توجه و سند قاطع دیگر؛ مباحث بسیار عمیق آثار عرفانی او چون کتاب مصباح الهدایة، حواشی بر کتاب شرح فصوص، شرح دعای سحر و تفسیر عرفانی اوست که از نگرش عرفانی او به مقوله رهبری و ولایت ظاهری پرده برمی‌دارد و بر صحت مدعای این مقاله صحه می‌گذارد.

طرح و بررسی مستند دلایل و شواهد کلیات یاد شده، خود رساله مستقل دیگری می‌طلبد ولی به موجب اعتماد به آشنایی خواننده با آثار امام (ره) و آشکاری ادعاهای یاد شده از بررسی تفصیلی صرف نظر می‌کنیم.

چکیده بحث اینکه: سألۀ رهبری باید در پرتو نگرش ما به حضرت حق و صفات جمال و جلال او و حقیقت نبوت و ولایت مورد بررسی و تحقیق قرار بگیرد. در این صورت به وضوح به دست می‌آید که رهبری ربانی با انواع سه گانه رهبری دیگر تمایز آشکار دارد و با آنکه نظام دموکراتیک به عنوان مطلوبترین نوع رهبری بشری پذیرفته شده است با نوع رهبری مطلوب اسلام ناب تفاوت‌های آشکاری دارد. و رهبری مطلوب اسلام ناب در عین

اینکه خود جانب خدا و ایدئولوژی الهی را محور و رکن قرار می دهد، مردم سالارترین نوع رهبری نیز هست.

امام خمینی (ره) به گواهی قاطع آثار عرفانی و غیر عرفانی و رهبری عینی انقلاب اسلامی به ویژه در آثار گفتاری، نوشتاری و رفتاری خود در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به طور عمیق طرفدار رهبری ربانی است؛ نه رهبری فقهی و دموکراتیک یا تئوکراتیک.

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- ر.ک. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، باب دعائم الاسلام، حدیث اول، چاپ اسماعیلیان، قم.
- ۲- ر.ک. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب ۱۳ «باب حکم الخروج بالسيف قبل قيام القائم» ۷. روایاتی است که در آن از قیام و نهضت در عصر غیبت نهی شده است. در چند مدلول آنها بر اساس شواهد قطعی، مربوط به ادعای مهدویت یا منهوم معقول دیگری است.
- ۳- ر.ک. صادقیور، ابوالفضل و مقدس، جلال، سازمان و مدیریت، ص ۱۱۳، تهران، چاپ فروردین
- ۴- مونتسکیو، روح القوانين، ص ۹۳، ترجمه مهتدی، علی اکبر
- ۵- ر.ک. صادقیور، ابوالفضل و مقدس، جلال، سازمان و مدیریت، ص ۱۲۲، تهران، چاپ فروردین
- ۶- ر.ک. مونتسکیو، روح القوانين، ص ۹۴، ترجمه مهتدی، علی اکبر و ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه شکیباور، عنایت الله، صص ۶۸-۶۹.
- ۷- ر.ک. صادقیور، ابوالفضل و مقدس، جلال، سازمان و مدیریت، صص ۱۲۳-۱۲۴.
- ۸- ر.ک. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، صص ۲۰۰-۲۰۶.
- ۹- مجموعه مقالات کنگره «امام خمینی و احیاء تفکر دینی خرداد-۱۳۷۶» ج ۱، صص ۲۴۷-۲۴۸، مقاله سوچهر محمدی
- ۱۰- ر.ک. نهج البلاغه، خطبه ۱، ترجمه سید جعفر شهیدی.
- ۱۱- ر.ک. همان، خطبه ۲
- ۱۲- همان، حکمت ۲۳۲
- ۱۳- همان، حکمت ۲۳۲
- ۱۴- ر.ک. ایزدپناه، عباس، درآمدی بر مبانی آثار و اندیشه های امام خمینی (ره)، فصل ۴، «عرفان متعالی امام خمینی (ره) پرتوی از عرفان حسینی»، چاپ و نشر عروج
- ۱۵- مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۷۹-۸۰، چاپ دفتر انتشارات
- ۱۶- شریعتی، علی، امت و امامت، ص ۱۶۲-۱۶۶، چاپ قدیم، قطع جیبی
- ۱۷- همان، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۹۰

۱۸- ر.ک. صدرالدین، محمد شیرازی، اسفار، ج ۱، مقدمه مؤلف، ص ۱۴-۱۵

۱۹- ر.ک. مجله کیان، ش ۴۴، مقاله سروش، عبدالکریم، ص ۲۰

۲۰- ر.ک. ایزدپناه، عباس، مقالات کنگره امام خمینی (ره) و احیاء تفکر دینی خرداد - ۱۳۷۷، ج ۳، مقاله

«نگرشی بر روش شناسی احیاء دین» و مجله حضور، ش ۲۲، مقاله «بنیانهای معرفتی احیای تفکر

دینی و نگرش امام خمینی (ره)»، ص ۵۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی